

با این حال در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) هنوز عدهٔ کثیری زرتشتی در ایران می‌زیستند. از گفتهٔ اصطخری جغرافیدان (اواسط قرن چهارم هجری / دهم میلادی) چنین استنتاج می‌شود که در زمان وی در فارس «آتش‌پرستان» اکثریت ساکنان را تشکیل می‌دادند: هیچ شهر و دهکده و ناحیه بی‌آتشگاه زرتشتیان نبوده^۱ و عدهٔ زرتشتیان چندان زیاد بوده که بر لباس خویش وصلهٔ تشخیص نمی‌زدند و حال آنکه حقوق اسلامی نصب علامت تشخیص را برای غیر مسلمانان اجباری کرده بود.^۲ بسیاری از دهقانان پارس حتی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) زرتشتی بودند و در دزهای کوهستانی ایشان و به‌ویژه قلعهٔ الجص (۴۷) تصاویر و داستانهای پادشاهان و پهلوانان و پیروزیهای ایران باستان محفوظ بود.^۳ در نواحی کرانهٔ دریای خزر (طبرستان، گیلان، دیلم) نایمهٔ دوم قرن سوم هجری (نهم میلادی) زرتشتیگری تفوق داشت. برعکس، در خراسان در نیمهٔ اول قرن سوم هجری (نهم میلادی) دهقانان و اکثر مردم مسلمان بودند. ولی در اینجاست هنوز در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) حتی در میان بزرگان نیز عدهٔ قابل توجهی به‌طور پنهانی هواخواه زرتشتیگری بودند. در کرمان نیز عدهٔ زرتشتیان بسیار بود^۴ و حتی در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) در جبل (شمال غربی ایران)^۵ هم دیده می‌شدند. مطهر مقنسی (مقنسی)^۶ مؤلف قرن چهارم هجری (دهم میلادی) می‌گوید^۷ که در بخش ماسبدان (غرب ایران) جماعت عظیمی از خرم‌دینان^۸ وجود داشتند.

وضع ایران در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) چنین بود. ولی در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) اکثریت عظیم مردم کشور مسلمان بودند. در تألیفات ایران اخبار مربوط به زرتشتیان از آن زمان به بعد ندرتاً دیده می‌شود. ابن‌البختی مؤلف تاریخ و جغرافیای «فارس نامه» (به زبان فارسی) که کتاب خود را در دههٔ دوم قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) نوشته از زرتشتیان در فارس یاد نمی‌کند. در آغاز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) فقط عدهٔ قلیلی زرتشتی در کرمان و واحه یزد و برخی جاهای دیگر ایران، مثلاً در گبر آباد، نزدیک اصفهان باقی مانده بود (اکنون در گبر آباد هم نیستند).

باز می‌پردازیم به وضع خلافت عربی در دورهٔ فتوحات. در سالهای حکومت خلفای

۱- اصطخری، ص ۱۱۶ و پیوسته. ۲- مقنسی، ص ۴۲۱. ۳- اصطخری، ص ۱۱۸، ۱۵۰.

۴- همانجا، ص ۱۶۴. ۵- مقنسی، ص ۱۹۴. ۶- دیدار نیاید یا جغرافیدان نامی ابو عبدالله محمد بن

احمد المقنسی (یا مقنسی - به قرائت دیگر) البناء اشتباه کرد. جغرافیدان اخبار الذکر را فقط به نام مقنسی

می‌خوانیم (بدون ذکر نام کوچک). ۷- تألیف مطهر المقنسی را اوآر (Huart) اشتباهاً به نام ابو زبیده

احمد البختی منتشر کرده (متن عربی و ترجمهٔ فرانسوی):

Cl. Huart, "Le livre de création et de l'histoire", Paris. 1899-1919 فصل ۱۲

۸- خرمیان (از قرن دوم تا چهارم هجری) دنبال کنندگان مزدک بودند (فرقه‌ای که از زرتشتیگری منشعب شده

بود - قرن ۷ تا ۵م) و از برابری اجناسی و مالکیت جماعتی زمین طرفداری می‌کردند.

چهارگانه (خلفای راشدین، از ۶۳۲ تا ۶۶۱م/سال ۸۱۱ تا ۸۴۱م) جریان تکوین جامعه طبقاتی در میان اعراب به شدت پیش می‌رفت [۴۸]. فتوحات این جریان را تسریع کرد. گرچه قسمت اصلی و عمده اراضی، در ممالک تسخیر شده توسط اعراب، ملک جامعه اسلامی اعلام شد و در واقع به دولت اسلامی تعلق پیدا کرد، ولی زمینهای بسیاری نیز، چنانکه پیشتر گفتیم، به وسیله اشخاص و افراد و سران فاتحان تصاحب شد [۴۹].

در مرحله بعدی (قرن هفتم تا نهم میلادی / قرن اول تا سوم هجری) دوران متقدم فتودالی خلافت تکوین یافت و در عین حال شیوهها و رسوم زندگی برده‌داری و پندشاهی (در میان بدویان و دیگر صحرائنشینان) محفوظ ماند. بزرگان فتودال شده‌ای از خویشان پیامبر (خاندان هاشمی) و صحابه (مهاجر و انصار) و اعضای برخی از خاندانهای مکی (به ویژه بنی امیه) و بخشی از سران پیشین قبایل پدید آمدند. این بزرگان و اعیان بر اثر جنگها ثروتمند شدند و نه تنها اراضی را در ممالک تسخیر شده تصرف کردند، بلکه غنائم عظیمی نیز به صورت وجه نقد و طلا و نقره و منسوجات و رمه‌های اسبان و گله‌های دواب و هزاران برده به دست آوردند و در زراعت^۱ و دامداری و صنعت از ایشان بهره کشیدند^۲.

در آن زمان هنوز جریان تکوین طبقات و دولت طبقاتی در زیر پرده حکومت دینی و روحانیان (یا تئوکراسی) مستور بود. میان جامعه دینی اسلامی و دولت عربی تفاوتی وجود نداشت. اعتقاد بر این بود که حکومت باید بر اساس مندرجات «کتاب خدا» (قرآن) و «سنت پیامبر» مبتنی باشد. میان امامت و امارت یعنی مشاغل روحانی و دولتی خلیفه نیز مرز وحدهی وجود نداشت. فقط بعدها میان این دو شغل تفاوت قایل شدند^۳. اصل مساوات همه مسلمانان رسماً مورد شناسایی بود ولی در واقع، در همان زمان هم، ظاهری بی باطن و اسمی بی رسم بیش نبود [۵۰].

خلافت عثمان دوران پیروزی و اعتلای خاندان امیه و هواخواهان ایشان - یا به دیگر

۱- در اینکه جامعه عرب در آن زمان تا چه حد از بردگان اشباع شده بود، ارقام گواہ برآیند. رجوع شود به کتاب لامنس. ص ۳۳ - ۳۴. H. Lammens, "Etudes sur le siècle des Omeyyedes".
هم از او می‌آید: "Etudes sur le règne du calife Mo'awiye I. ۳۴۸". مثلاً معاویه بن ابوسفیان در مزارع و باغهای خویش تنها در حجاز از ۴ هزار برده بهره‌کشی می‌کرد و رسالیان در نتیجه کار ایشان ۱۵۰ هزار پار شتر خرما و ۱۰۰ هزار کیسه غله به دست می‌آورد. عبدالرحمن بن عوف که یکی از صحابه بود بیش از ۳۰ هزار برده داشت. ۲- مغیره بن شعبه، مهاجر قدیمی، به خصوص با وضعی بیرحمانه از ربع بردگان صنعتگر بهره‌کشی می‌کرد. یکی از اسیران برده مغیره که به مدینه منتقل شده بود، مسیحی بود ایرانی، به نام فیروز، و شغلش نجاری و سنگتراشی بود. وی شکایت پیش عمر برد که صاحبش از او روزی دو درهم می‌خواهد و او قادر به پرداخت آن نیست. خلیفه در پاسخ مزاح کرد. فیروز که تخرش به استخوان رسیده بود روزی دو درهم در مسجد باختر دو می‌شش شربه به عمر وارد آورد و عمر از آن شربات جان سپرد. ۳- برای جزئیات رجوع شود به فصل ششم. عمر نیز به لقب «امیر المؤمنین» ملقب گشت.

سخن - حزب اشراف مکه بود (چنانکه پیش گفتیم عثمان اصلاً از آن خاندان بود). اشراف واعیان مکه فقط بر حسب ضرورت سیاسی اسلام آورده بودند. عثمان شخصاً مردی سست عنصر بود. وی از مهاجران قدیمی شمرده می‌شد، داماد پیامبر و مسلمانی معتقد و خوب بود و خود در - صدگرد کردن مال و منال بر نمی‌آمد [۵۱]. وی اعضای خاندان امیه را به دور خویش گرد آورد. حکم پسر عم ابوسفیان و عم خلیفه در عثمان نفوذ پیدا کرد. حکم مردی بود بسیار ثروتمند که در گذشته با اسلام دشمنی می‌ورزید. مروان پسر حکم مشاور اصلی عثمان شد. شاعلان همه مشاغل فرماندهی لشکر و مناصب حکومت و الگیری نواحی مختلفه را عوض کردند و آن مقامات به اعضای خاندان امیه و یا هواخواهان ایشان داده شد. اینان از مقام خویش برای تصاحب اراضی و ثروت اندوزی استفاده کردند. از آن جمله و به ویژه معاویه بن ابوسفیان به حکومت سوریه که سرزمینی پر ثروت و برکت بود منصوب گشت.

تشدید نابرابری اجتماعی و گرایش عثمان به طرف اشراف، ناراضایتی عمیق توده‌های اعراب را برانگیخت. هم در زمان حکومت عثمان گروه و یا حزب هواخواهان داماد محمد (ص) و شوهر دختر محبوب وی فاطمه، یعنی علی بن ابیطالب، تکوین یافت [۵۲]. طرفداران وی به نام شیعه علی - یعنی «حزب یار قره علی» خوانده شدند. و از اینجا کلمه «شیعه» [۵۳] و «تشیع» پدید آمد. [۵۴] در آغاز، به هنگام انتخاب خلیفه اول فقط سه نفر به طرفداری از حق خلافت علی برخاستند. [۵۵] این سه عبارت بودند از: ابوذر الغفاری، مقداد بن الاسود و سلمان پارسی ایرانی الاصل^۲. سخن ایشان مسموع نیفتاد. ولی در زمان حکومت عثمان ناراضایتی عمومی که قشرهای پایین جامعه عرب را فرا گرفته بود، نام علی را بسیار محبوب کرد و بر سر زبانها انداخت. ابوذر (متوفی به سال ۳۳ هـ.) از آن ایام سازمان دهندۀ واقعی حزب «شیعه علی» یا شیعیان شد. وی در دمشق در حضور معاویه، والی شام، علیه تجمل پرستی و حرص و طمع بزرگان زماندار و برضد نابرابری اجتماعی تبلیغ می‌کرد و سخن می‌گفت و حق امامت خاندان نبوت یعنی علی و پسران او از فاطمه، حسن (متولد به سال سوم یا چهارم هجری) و حسین (متولد به سال چهارم یا پنجم هجری) را اعلام می‌داشت. معاویه ابوذر را به مدینه، نزد خلیفه عثمان فرستاد. ولی ابوذر در آنجا هم بدعاوت و تبلیغ می‌پرداخت.

در آغاز شیعیان حزبی سیاسی [۵۶] بودند. و از خلافت (امامت) علی جانبداری می‌کردند و این هواخواهی هم به خاطر خویشاوندی وی با پیامبر بوده و هم به سبب شایستگیهای شخصی او. و چون در رژیم حکومت دینی و سلطۀ روحانیان یا تئوکراسی تفاوت چشمگیری میان جامعه مسلمان و دولت و دین و سیاست وجود نداشت، شیعیان می‌کوشیدند اصل موروثی بودن

۱- گروهی را که طبیعتی اجتماعی کمابیش روشن در زمان چهار خلیفه نخستین مکتون گشته بوده در اینجا به طور قراردادی «حزب» می‌خوانیم. ۲- درباره وی به مقدمه رجوع شود.

خلافت را بر موازین دین مبتنی سازند [۵۷] و در نتیجه گفته شد که شخص پیامبر در غدیر خم علی را به جانشینی خویش اعلام داشته است [۵۸].

یو. و لهاوزن، احزاب شیعه و خوارج را «احزاب دینی و سیاسی مخالف» نامیده، بعدها شیعیان... شاخه بزرگی از اسلام را تشکیل دادند و در برابر «سنیان»... قرار گرفتند. سنیان طرفدار انتخابی بودن خلیفه بودند [۵۹] و بعدها به همین نام «سنیان»^۳ یا «اهل سنت و جماعت» خوانده شدند.

پایه گذار تشیع عبدالله بن سبا بوده [۶۰] و وی نیز مانند ابوذر در عهد خلیفه عمر تبلیغ و دعوت می کرده. روایت است که ابن سبا یهودی از یمن بوده که اسلام آورده و کتب دینی یهود و مسیحی و مسلمان بسیار خوانده بوده و مباحثات مذهبی را دوست می داشته. ابن سبا می گفت که هر يك از پیامبران بزرگ پیشین، معاون یا نماینده مختاری از طرف خود داشتند که وصی (عربی) نامیده می شد: مثلاً موسی، هارون را و ارمیای نبی، باروخ را و مسیح، پطرس حواری را وصایت داده بودند. و «وصی» محمد (ص) - که همسنگ اوصیای پیامبران پیشین باشد - جز علی کسی نتواند بود. ابن سبا واضح موضوع «رجعت» (از کلمه عربی «رجع - یعنی بازگشت») پیامبر نیز هست و این نظریه را به یکی از جاهای قرآن مبتنی ساخته.^۴ ابن سبا می گفت که همان گونه که عیسی باید بازگردد محمد (ص) نیز بازگشت دارد. به طوری که و لهاوزن می گوید اصل «رجعت» در نظر غلات شیعه^۵ با اصل بازگشت و احیای محمد به صورت علی و حلول روح علی در ائمه بعدی توأم شد و جوش خورد. عبدالله بن سبا، سلف غلات شیعه بوده است و فقط به اعلام حقوق علی اکتفا نکرده تقریباً برای وی مقام الوهیت قائل شده بود.

نارضایی عامه مردم به صورت غلو در ابراز امیدواری به علی، درآمد. داماد محمد (ص) نه تنها مورد احترام شیعیان - که غلات ایشان وی را به درجه خدایی رسانده بودند - قرار گرفت، بلکه سنیان نیز بعدها وی را بزرگ داشتند و پس از مرگ به صورت پهلوان افسانه درآمد. علی در پایان دوران حکومت عثمان خیلی بیش از ۵۰ سال داشت. مردی بود اصلح، چهارشانه و گندمگون بامحاسنی بلند و سفید و چشمانی بس درشت و سیاه و نگاهی سخت.^۶

علی پرورده محمد (ص) و عمیقاً به وی و امر اسلام و فادار بود. او یکی از شش نفری بود که از میان همه به محمد نزدیکتر بودند و یکی از ده تن صحابه بود که پیامبر در زمان حیات خویش

۱- درباره خوارج به همین فصل - بعد - رجوع شود. ۲- رجوع شود به:

J. Wellhausen, Die religiös-politischen Oppositionsparteien...

۳- از کلمه «سنت» (رجوع شود به فصل ۴).

۴- قرآن، سوره ۲۸، آیه ۸۵ «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» (آنکه قرآن را بر تو فرض کرد تو را به رجعت بهای خواهد رسانید).

۵- درباره غلات شیعه رجوع شود به فصل پانزدهم این کتاب. ۶- مسعودی، «تنبیه» ص ۲۹۷ و بعد.

جنت را بهایشان نوید داده بوده [۶۱].

علی تا سرحد شور و عشق پایتد دین بود. صادق و راستکار بود. در امور اخلاقی بسیار خردگیر بود. از نامجویی و طمع و مالپرستی به دور بود. و بی شک مردی دلیر و جنگاوری باشهامت بود.

علی در نبرد بند و احد شرکت جست و در پیکار اخیر ۱۶ زخم برداشت و خلاصه تقریباً در همه غزوها رزم کرد و با محمد (ص) بود. دلیریهای وی در جنگ، بعدها به صورت افسانه درآمد و قصهها درباره آن پرداختند^۱.

علی هم مردی سلحشور بود و هم شاعر و تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود (کرامات فراوان از وی نقل می کردند)، ولی بالکل از صفات ضروری يك رجل دولتی و سیاستمدار عادی عاری بود [۶۲]. غلو در خردگیریهای اخلاقی که ناشی از علل دینی بود (ترس از مسئولیت در برابر خداوند، ترس از مسئولیت ریختن خون مسلمانان) وی را از اخذ تصمیم باز می داشت و گرایش به مدارا در نهادش ایجاد کرده بود.

عقل او که کاملاً تابع افکار دینی وی بود به کندی تصمیم می گرفت و باستی بیشتری به اجرای تصمیمات می پرداخت. ترس از اینکه به افتخارطلبی شخصی و خودخواهی منتهم شود، غالباً وی را از شدت عمل و اجرای تصمیمات سخت علیه دشمنانش باز می داشت. علی در نظر شیعیان که توان گفت، اورا حتی بیش از محمد (ص) بزرگ می داشتند [۶۳] نه تنها امام بلکه پهلوان و ولی الله و مجاهد سلحشور کامل اسلام بود.

برخی از محققان قرن نوزدهم میلادی، می گفتند که گویا منهب شیعه را ایرانیان به وجود آوردند و تشیع تعبیرگونه ای بود از اسلام در نظر ایرانیان و «واکش روح ایرانی در برابر عرب بود» (کارادو، ر. دوزی). آ. میولر نیز چنین نظری داشته است.

این عقیده از يك اندیشه به ظاهر علمی، ولی کاذب، که در مغزهای دانشمندان اروپایی ریشه دوانده بود ناشی شده است، دایر بر اینکه معتقدات و ایده تولوژیهای بشری طبیعت نژادی دارند و «دینهای نژادی» وجود دارد. اینان در عین حال مفهوم نژاد، یعنی نوع مشخص و موروثی را، از لحاظ مردمشناسی، باقوم، یعنی مردمی که از لحاظ فرهنگ و تریب اشتراك دارند و متشابهند، مخلوط و اشتباه می کنند. بدین سبب گرایشی در ایشان پدید آمد که منهب اسلامی سنی را «کیش نژاد عرب» و اسلام شیعی و صوفیگری را «دین نژاد ایرانی» یا «واکش روح ایرانی در برابر عربیت» بخوانند. اما در واقع در تاریخ بشرادیان نژادی وجود نداشته است، همچنانکه بر روی

۱- مثلا مسعودی («مروج» مجلد ۴، ص ۲۷۶) می گوید که علی در بردستین (۶۵۷/۶۲۷) درباره این نبرد به بند رجوع شود) در يك روز ۵۲۳ تن از دشمنان را از پای درآورد.

هم و به طور کلی معتقدات نژادی هم وجود نداشته و ندارد. تاریخ مسیحیت و مانویت و اسلام و کیش بودایی نشان می‌دهد که این ادیان التقاطی، بر پایه اشتراکات اجتماعی و فرهنگی آدمیان انتشار یافتند و برای زمانی بعید در میان اقوام و نژادهای مختلف استوار گشتند و جریانات و شعب داخلی این ادیان با هیچ‌گونه ویژگیهای روانی فلان یا بهمان قوم و، به طریق اولی، نژاد بستگی ندارد. ضمناً از لحاظ تاریخی نیز فرضیه منشأ ایرانی داشتن تشیع نادرست است و اکنون می‌توان این نظر را کاملاً رد شده شمرد. و لهاوزن خاطر نشان می‌کند که نخستین شیعیان از «موالی» (ایرانی) نبوده بلکه عرب بودند... در واقع اصل «رجعت» پیامبران، نخستین بار در میان یهودیان پیرو تورات پدید آمد (اعتقاد به رجعت الیاس و خنوخ) و از آنجا به مسیحیان رسید (یحیی تمعید - دهندمرا همان الیاس می‌دانستند که بازگشته). و لهاوزن معتقد بود که اندیشه وجود يك پیامبر - سلطان که نماینده قدرت مطلقه خداوند در روی زمین است از یهود به اسلام رسیده... بعدها مذهب مزبور و به ویژه اصل «نور محمدی» امامان - اخلاف محمد - و بخصوص اصل «رجعت» (به یونانی «پالین گنسیس») و اندیشه «تاساخ» (به یونانی «متمم پسیخوس») پیامبران که مورد اعتقاد غلات شیعه بود در زمینه اسلامیت و عربیت نشوونما یافت و ضمناً برخی از افکار فلسفی یونانی را نیز جذب کرد.

بعدها فرق‌گوناگون شیعه، چه در ایران و چه در محیط عربی و ترکی، رواج یافتند و مذهب سنی، برعکس، هم در محیط عربی و هم ترکی و هم ایرانی انتشار یافت. از قرن دهم تا پانزدهم میلادی (چهارم تا نهم هجری) مذهب سنی (به ویژه میان قوادها و شهرها) و شیعه، هر دو در ایران رواج داشت (مذهب شیعه به ویژه میان مردم روستا و قشرهای پایین شهرها).

اکنون باز می‌گردیم به وقایع زمان خلیفه عثمان. در فاصله سالهای ۵۳ تا ۶۵ و ۶۳ تا ۳۳ و ۳۵ (۸۳۵) نارضایی عام‌مخلقی از عثمان افزایش یافت. برخی از افراد طبقه اشراف، مهاجران قدیمی، نیز علیه وی بودند زیرا از اینکه هواخواهان بنی‌امیه، ایشان را از زمامداری و امور حکومت دور کرده بودند ناخشنود بودند. طلحه و زبیر نیز به ناراضیان پیوستند.

در ماه شوال ۳۵ (آوریل ۶۵۶م) گروهی مسلح از کوفه و بصره و مصر به بیانه اعمال حج عمره به سوی مکه آمده در کنار دروازه آن شهر اردو زدند. مالک اشتر فرماندهی گروه کوفی را به عهده داشت. این «زائران» بیشتر از قشرهای پایین جامعه بودند، و روحیه تشیع در میان ایشان رواج داشت. و به مساعدت علی امیدوار بودند، ولی وی تردید [۶۴] به خرج داد. طلحه و زبیر چنین وانمود می‌کردند که بیطرفند ولی در باطن ناراضیان را تحریک می‌کردند. اشراف مخالف بنی‌امیه از اینکه ناراضیان را به مدینه راه دهند بیم داشتند و فقط می‌خواستند از ورود و حضور ایشان در دروازه

مدینه استفاده کرده خود زمام امور طک را به دست گیرند.

جزئیات جریان بعدی وقایع روشن نیست، زیرا متقدمترین منابعی که حوادث مزبور را شرح داده‌اند مربوط به زمان عباسی‌اند - یعنی در عهدی نوشته شده‌اند که نظر دشمنی با بنی امیه و خصوصت با نقش ایشان در تاریخ خلافت در اوج شدت بوده‌است. بدین سبب نمی‌توان به بی‌غرضی منابع مزبور، اطمینان کامل داشت [۶۵] طبق نوشته‌های مزبور، عثمان به وسیله علی با ناراضیان وارد مذاکره شد و وعده داد که موجبات شکایت ایشان را رفع کند و حکام و والیان ایالات و نواحی را معزول سازد. ولی در همان اوان، عده‌ای از گروه مصری سند مهمی را به دست آوردند و آن نامه‌ای بود از طرف عثمان، و به مهر وی، خطاب به ابن ابی سرح والی مصر. عثمان در آن نامه به حاکم مزبور دستور داده بود که بانیان شورش و عصیان را به محض بازگشت به مصر بازداشت کرده پاها و دستهای ایشان را قطع کند. افراد گروه‌های مسلح که از این غدر و خیانت سخت برآشفته شده بودند، قیام کرده وارد شهر شدند و خانه عثمان را محاصره کردند و خواستند که وی از حکومت کناره‌گیری کند. عثمان سر باز زد. قیام کنندگان امیدوار بودند که عثمان را آن قدر در محاصره نگاه دارند تا بر اثر گرسنگی حاضر به استعفا شود. پس از ده هفته محاصره خانه خلیفه، در روز ۱۸ ذیحجه سال ۳۵هـ (= ۱۷ ژوئن ۶۵۶م) در مدینه شایع شد که نیروهای مسلحی از طرف والیان بصره و دمشق اعزام شده به یاری عثمان می‌آیند. دیگر سستی و تأخیر جایز نبود. قیام کنندگان از راه بام خانه‌های همسایه به خانه خلیفه هجوم بردند و نگهبانان وی را متفرق کرده سرانجام او را به قتل رساندند.

علی و طلحه و زبیر کوشیدند تا هرگونه ظن شرکت خویش را در عمل قاتلان عثمان برطرف و رد کنند. مصریانی که به مدینه آمده بودند خلافت علی (ع) را پیشنهاد کردند. کوفیان و بصریان و سرانجام مدنیان به ایشان پیوستند. ولی چیزی نگذشت که طلحه و زبیر به مکه گسریخته لوای عصیان برافراشتند و «ام المؤمنین» عایشه که زنی جدی بود از ایشان پشتیبانی کرد. سردار سعد بن ابی وقاص نیز از بیعت با علی امتناع کرد. ولی آنچه برای هواخواهان علی خطرناکتر شمرده می‌شد، این بود که معاویه بن ابی سفیان والی شام (سوریه) - که طرفداران اشراف اموی گرداگرد وی جمع شده بودند - از بیعت با علی (ع) سر باز زد و علیه وی وارد عمل شد و متهمش کرد که در قتل عثمان شرکت داشته. معاویه شعار «خونخواهی عثمان» را علم کرد...

آنگاه طلحه و زبیر بصره را مسخر کردند. لشکریان علی پس از تأخیر، در دسامبر سال ۶۵۶م (آخر پاییز سال ۳۶هـ) به سوی بصره به حرکت در آمدند. علی (ع) مخالفان را در نزدیکی این شهر شکست داد. عایشه به اسارت در آمد ولی علی (ع) وی را محترمانه آزاد کرد. طلحه زخمی مهلك برداشت و زبیر به هنگام گریز هلاک شد. بدین طریق گروه مزبور که به بخشی از مهاجران قدیمی متکی بود تارومار گشت. علی (ع) وارد بصره شد.

در ماه صفر سال ۳۷ هجری (ژوئیه ۶۵۷ م.) در صفین، جنوب رقه، بر رود فرات، لشکریان علی با سپاه شام و عرب معاویه، که عمرو بن العاص نیز بدان پیوسته بود، تلافی کردند. در روز دوم پیکار، جناح راست (میمنه) لشکر علی تحت فرمان مالک اشتر، و قلب لشکر تحت فرمان شخص علی، لشکریان معاویه را شکست دادند. در میان لشکر علی (ع) عده‌ای «قراء» که قرآن را از بر بودند وجود داشتند. اینان جنگیانی متعصب و فعال و دلیر بودند. معاویه راحله عمر و بن العاص از شکست کامل و نهایی نجات داد؛ به این معنی که امر کرد بر سر نیزه‌های لشکریان قطعات قرآن نصب کنند و «کتاب الهی» را حکم قرار داد. علی (ع) نبرد را متوقف ساخت و در تحت فشار مشاوران خویش (که بعضی از ایشان مانند اشعث بن قیس و ابو موسی اشعری در نهان شخصاً با علی مخالف بودند) با مذاکره موافقت کرد.

تردید و گرایش وی و سران دسته او به سازش [۶۷] علی را از پشتیبانی عامه مردم محروم کرد. ناراضیان شعار «لا حکم الا لله» را علم کردند. ایشان معتقد بودند که حکم الله صادر شده زیرا علی (ع) بر معاویه پیروز گشته است. به عقیده ایشان پس از آنچنان پیروزی، مذاکره با دشمن به منزله مخالفت با حکم خداوند بود. عامه مردم میل نداشتند با فرقه اشراف اموی سازشی صورت بگیرد و این عدم تمایل خویش را با تعبیر دینی بیان می کردند. ۱۲ هزار نفر از لشکریان که از علی (ع) مأیوس شده بودند، اردوگاه وی را ترک گفته و در نزدیکی نهر وان - در عراق - نزدیک شاخه‌های جبال زاگروس اردو زدند. و عبدالله بن وهب را که سپاهی عادی و ساده‌ای بود به مخالفت برگزیدند.

بدین طریق در اردوگاه هواخواهان علی (ع) نفاق افتاد. پیگیرترین مبینان اراده قشرهای پایین اجتماع، که نه به خاطر منافع علی (ع) و خانواده علوی مبارزه می کردند بلکه برای برابری همه مسلمانان علیه حکم فرمای فرقه اشراف اموی برخاسته بودند، از علی جدا شدند [۶۸]. در اسلام شاخه جدید و مستقلی به نام خارجیان (به عربی «خوارج» که جمع «خارجی» است و از ریشه خروج - به معنی «بیرون شدن»، «قیام کردن») یا «خروج کنندگان» و «قیام کنندگان» پدید آمد. خارجیان نیز از آغاز نهضت، حزبی سیاسی بودند و فقط بعدها به صورت فرقه‌ای مذهبی درآمدند. ما درباره اصول تعلیمات و اهمیت تاریخی ایشان زیرنفس سخن خواهیم گفت.

نام «شیعیان» از آن زمان مختص کسانی گشت که به علی و اخلاف او و فکر موروثی بودن امامت وفادار ماندند...

از نظر هواخواهان معاویه پیشنهاد مذاکره بهانه‌ای بود برای دفع الوقت و اختتام فرصت.

جنگ داخلی تجدید شد (سال ۶۵۸/۳۸ هجری قمری) ولی علی (ع) مجبور شد نخست متوجه خوارج شود (مشاوران وی چنین می‌خواستند) و اردوگاه ایشان را در نهروان نابود سازد. لیکن فرقه خوارج نابود نشد. آشتی و صلح میان شیعیان و خارجیان از آن زمان محال گشت. علی (ع) به هنگام خروج از مسجد کوفه به ضرب شمشیری که ابن ملجم خارجی، بر سر او وارد آورد زخمی شد و بعد از دو روز بدرود جهان گشت. (۱۷ [یا بنا بر مشهور ۱۹] رمضان سال ۴۰/۲۴ ذی‌حجه ۶۶ هجری قمری) پیش از آن تاریخ، خلافت معاویه در بیت‌المقدس (اورشلیم) اعلام شده بود.

کفه ترازوی پیروزی در جنگ داخلی، طی دو سال اخیر، به نحو بارزی به طرف معاویه متمایل بود. این جنگ پس از قتل علی (ع) متوقف گشت. حسن فرزند ارشد علی که شیعیان وی را امام دوم می‌شناختند مردی بود سلیم‌النفس. وی موافقت‌نامه‌ای با معاویه منعقد کرد و از حقوق خویش استتکاف نمود (۶۹) و در عوض مبلغی گزاف و املاکی وسیع (به‌زعمی معادل دو میلیون درهم) (۷۰) اخذ کرد و در مدینه مکان گرفت. معاویه همه مخالفان خویش را عفو کرد (۷۱) وی را در سراسر قلمرو خلافت به سمت خلیفه شناختند (از ۶۶ تا ۶۸ هجری قمری حکومت کرد، ۷۱ تا ۶۱ هجری قمری). معاویه شام (دمشق) را به‌عنوان پایتخت خویش برگزید، زیرا تکیه‌گاه اصلی حکومت وی قبایل عربی بودند که به‌سوربه نقل مکان کرده بودند. در زمان حکومت دودمان امیه (۶۶۱ تا ۷۵۰ م/۴۱ تا ۱۳۲ هجری قمری) خلافت مبدل به‌جامعه‌دوران متقدم فئودالی با حفظ شیوه‌های زندگی پادشاهی و برده‌داری (در میان صحرائشمال عرب و ایران و جز آن) گشت. امویان دولتی غیر دینی ایجاد کردند و این خود مخالفت هواداران دولت دینی را اعم از مهاجر و انصار برانگیخت. مدینه مرکز مخالفان بود.

خطرناک‌ترین مخالفان دایمی امویان کماکان شیعیان و خارجیان بودند. سیاست داخلی بنی‌امیه، بر فشار و ستم بر توده‌های مردم و نابرابری مبتنی بود، آن‌هم نه تنها میان مسلمانان و اهل‌ذمه (غیرمسلمانان)، بلکه میان مسلمانان غیر عرب و عرب نیز فرق قائل بودند. و اعمال این سیاست بارها باعث خروج و قیام مردم شد. قیام‌های خوارج همیشه متکی به توده‌های مردم، یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه‌وران شهری و بردگان مسلمان و همچنین اهل‌ذمه بود. اما راجع به شیعیان با اینکه، چنانکه گفته شد، برخی از سران ایشان و اطرافیان آنان از زمین‌داران کلان بودند، با این حال چون این بزرگان درجه‌م مخالفین بودند از دستگاه دولت اموی برکنار شدند و بسا آن دولت دشمنی می‌ورزیدند، شیعیان در موارد عدیده توانستند در عامه مردم مؤثر واقع شوند و خلط را به‌مبارزه و امر خویش جلب کنند.

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از «موالی» به‌ویژه در عراق و ایران به‌ایشان پیوستند. موالی می‌گوشیدند از وضع و تابعیت تحقیرآمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آورند. شیعیان نیز

حصول این مقصود را به ایشان نوید می‌دادند.

مرگ خلیفه معاویه اول (۶۸۰/۶۶۱ هـ) موجب آغاز فعالیت مخالفان امویان گشت. بخشی از ساکنان کوفه نمایندگانیمکه نزد حسین بن علی (ع) فرستادند. شیعیان وی را (پس از مرگ برادرش حسن (ع)، امام دوم، در ۶۶۶/۵۹۹ هـ) امام سوم می‌شناختند و از وی دعوت کردند تا به کوفه آمده قیام علیه یزید بن معاویه را رهبری کند. حسین (ع) با گروه کوچکی حرکت کرد و مسلم بن عقیل سرعم خویش را پیشاپیش فرستاد. ولی عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، نایره شورش شیعیان کوفه را در نطفه خاموش کرد و مسلم پیش از رسیدن به کوفه هلاک شد [۷۳]. حسین (ع) این خبر غم انگیز را درین راه شنید ولی نخواست بازگردد. بخشی از سلحشوران وی را ترک گفتند. او به همراه عده قلیلی که وفادار مانده بودند در محل بی آب کربلا [۷۴]، نزدیک کوفه، اردو زد. سرانجام فقط هفتاد نفر با او باقی ماندند و در این شمار ۱۸ تن از سرعمان [۷۴] وی نیز آمده‌اند. زنان و کودکان ایشان نیز در اردوگاه بودند. عمر بن سعد بن ابی وقاص^۱ سردار اموی با چهار هزار مرد جنگی به کربلا آمده اردوگاه حسین بن علی را محاصره کرد. عمر از حسین (ع) خواست که تسلیم شده سرنوشت خویش را به یزید بسپارد، ولی حسین (ع) خواست او را بی پاسخ گذاشت. یک هفته تمام کسان حسین از تشنگی در رنج بودند. بنا به گفته طبری، هنگام غروب ۹ محرم سال ۶۱ هـ (۹ اکتبر ۶۸۰) حسین وصیت کرد و آخرین دستورات را صادر نمود و باقی شب را به نماز [۷۵] برگزار کرد. بامداد روز دهم محرم پس از ادای نماز بامداد به طور جماعت، حسین در برابر دیدگان زنان و کودکان گریان به اتفاق جنگیان خویش برای نبرد بادشمن شتافت. در آغاز هیچک از مردان رزمی خلیفه به او حمله نکرد، زیرا کسی نمی‌خواست به اتهام زشت قاتل نواده پیامبر بودن مشهور شود. ولی زنان پس [که عمر سعد تبری به سوی حسین رها کرد] همه یکجا به او هجوم کردند تا مسئولیت قتل لوث شده میان همه تقسیم شود و کسی قاتل مشخص نباشد. حسین در پیکار نابرابر پس از آنکه ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر بر او وارد آمد از پای درآمد. هم‌زمان وی نیز کشته شدند و سرهای بریده ایشان به شام (دمشق) برای یزید ارسال شد. یزید ظاهراً اظهار کرد که فرمان قتل حسین را نداده بوده و چنین وانمود کرد که از این واقعه متأسف و متأثر است. و زنان و کودکان اسیر حسین و خویشاوندان وی را آزاد کرد و اجازه بازگشت به مدینه داد^۲.

واقعه غم انگیز کربلا تأثیر عمیقی در معاصران کرد. میان شیعیان آیین بزرگداشت امام سوم،

۱- فرزند یکی از صحابه معروف و سردار نامی که ایرانیان را در قادیسه شکست داد. ۲- رجوع شود به: J. Wellhausen Die religiös-Politischen Oppositionsparteien ۶۱-۶۷ ص ۶۱-۶۲
 هم از او: ص ۸۹-۹۲ Das Arabische Reich
 H. Lammens "Etudes sur le règne du calife Mo'awiya I" و به ۱۳۲ ص

که شهید شده بود به وجود آمد. و کربلا یا مرقد حسین یکی از اماکن بزرگ متبر که زیارتگاه شیعیان گشت.

مقارن همان زمان، مردم مدینه نیز علیه امویان خروج کردند (۶۸۰/۶۶۱ هـ) عبدالله بن زبیر (فرزند زبیر مشهور پیش گفته که از صحابه بود) در مکه قیام کرد و به خلافت اعلام شد. لشکریان او در عراق نیز وارد عمل شدند. و این قیام فقط در سال ۶۹۲/۶۷۳ هـ فروزانده شد... یو. ولهاوزن معتقد است که موثق ترین مرجع و مأخذ برای مطالعه دوران متقدم شیعه همانا تألیفات ابو مخنف است.^۱ ابو مخنف یکی از شاگردان شاگردان صحابه پیامبر و گردآورنده حدیث بود که در سال ۷۷۴/۱۵۸ هـ درگذشت. تألیفات وی در دست نیست [۷۶] ولی بخش اعظم آن در تاریخ طبری محفوظ و منقول است.

چیزی از شهادت حسین (ع) نگذشت که در کوفه صدتن از شیعیان گرد آمده اتحادیه ای مخفی تشکیل دادند. سن هجریک از ایشان از شصت سال کمتر نبود. سلیمان بن مُصرّد، که یکی از صحابه قدیم بود، شیخ و بزرگ ایشان بود. شعار اینان «خونخواهی حسین» بود. کار این اتحاد به سرعت بالا گرفت. در ماه نوامبر سال ۶۸۴ هـ (اواسط پاییز سال ۶۵ هـ) چهار هزارتن از قیام کنندگان به کربلا رفتند و سپس از فرات گذشته عازم رشینه [۷۷] شدند، ولی در آنجا شکست خورده تقریباً همه نابود گشتند (ژانویه ۶۸۵ هـ/ اول زمستان ۶۶ هـ).

گذشته از سلیمان بن مُصرّد، مختار بن ابی عیید ثقفی که از بزرگان عرب و از قبیله ثقف بود وارد عمل شده بود. وی در کوفه خانه ای و نزدیک آن شهرملکی داشت. وقتی که خبر حرکت امام حسین (ع) به طرف کوفه به او رسید، ۶۰ سال داشت و «موالی» را (که در این مورد از روستایان مقید به زمین بودند) گرد آورد و به استقبال حسین رفت. پس از واقعه هائله کربلا مختار بازداشت شد. و پس از آزادی به کوفه بازگشت و به تبلیغ مذهب شیعه پرداخت و گفت که نماینده پسر سوم علی (ع) یعنی محمد بن الحنفیه است. محمد حنفیه (تولد در سال ۳۷/۶۶ هـ، ۱۶ هـ، وفات به سال ۷۰/۸۱ هـ) پسر علی (ع) بود ولی نه از فاطمه، دختر پیامبر، بلکه از زن کنیزی از قبیله عربی حنفی^۲ و بدین سبب او را ابن الحنفیه خوانده اند. روایت است که این برادر ناتنی حسین واجد استعداد های برجسته و نسبت به امر شیعه بسیار وفادار بود. پس از شهادت حسین (ع) بخشی از شیعیان که مختار در رأس ایشان قرار داشت ابن الحنفیه را به امامی شناختند زیرا که در میان اولاد علی شخص شایسته دیگری وجود نداشت (فرزندان حسین هنوز صغیر [۷۸] بودند). ولی اکثر شیعیان با اینکه محمد بن الحنفیه را بزرگ می داشتند، با این همه وی را به

۱- J. Wellhausen Die religiös-Politische Oppositionsparteien ۶۷-۶۸ ص

۲- این کنیز پس از غلبه مسلمین بر مسیحیه کذاب که از طرف قبیله حنفی پشتیبانی می شد به رسم غنیمت نصیب علی شده بود. (۶۲۳/۱۲ هـ)

امامت نمی‌شناختند زیرا مادر او دختر پیامبر نبود. بعدها هواخواهان او فرقه خاصی از شیعه را که به کیسانیه معروف است تشکیل دادند^۱.

در اکتبر سال ۶۸۵ م (اول پاییز ۶۶ هـ) شیعیان در شهر کوفه که در آن زمان تحت اشغال لشکریان عبدالله بن زبیر - ضد خلیفه - بود شورش کرده شهر را گرفتند. مختار عملاً پیشوایی این قیام را داشت و در مساجد تبلیغات می‌کرد و می‌گفت که مضمون آن گفته‌ها را جبرئیل به‌وی الهام می‌کند [۲۹]. مختار فرماندهی نظامی را به ابراهیم، فرزند مالک اشتر، سردار نامی خلیفه‌علی امیرالمؤمنین (ع)، سپرد و وجوه خزانة را که در کوفه به‌دست آورده بود میان قیام‌کنندگان تقسیم کرد (به‌ریک از ۵۰۰ تا ۲۰۰ درهم رسید)، مختار بسیاری از قاتلان حسین و طرفداران بنی امیه را اعدام کرد. ابراهیم در بخش علیای عراق به‌فتح نمایانی نسایل آمد و بر لشکریان بنی امیه غلبه‌کرد (در محرم سال ۶۷ هـ / اوت ۶۸۶ م) ولی طرفداران مختار به‌دو گروه تقسیم شدند. یکی گروه اشراف عرب و دیگر گروه «موالی» که در واقع ایرانی بودند. افراد گروه اخیر الذکرا از قشرهای پایین جامعه بودند و شعار برابری همه مسلمانان را علم کردند. مختار جانب این گروه را گرفت و به‌این طریق اشراف از او روی برگردانده اندکی بعد به‌نهضت خیانت ورزیدند. لشکریان شیعه در حوالی بصره از لشکریان ضد خلیفه، یعنی عبدالله بن زبیر^۲، شکست خوردند و سپاهیان اخیر الذکر پس از آن وارد کوفه شدند. مختار و طرفدارانش در قلعه شهر کوفه متحصن شدند و چهار ماه محاصره را تحمل کردند و سرانجام از قلعه بیرون آمدند و مختار در نبرد کشته شد (آوریل ۶۸۷ م / اول بهار ۶۸ هـ).

محمد بن الحنفیه در برابر قیام مختار حالت انتظار و ابهام به‌خود گرفت. یعنی به‌عراق نرفت و به‌قیام‌کنندگان نیبوست ولی از ایشان جلاهم نشد...

با اینکه ابن الحنفیه پیشوای یکی از گروه‌های خاص شیعه شمرده می‌شد تا آخر عمر فعالیتی (سال ۷۰۰ / ۱ م / ۸۳ هـ) بروز نداد و به‌همین سبب مورد تعقیب امویان قرار نگرفت.

هم‌زمان با قیام شیعیان، نهضت شورش‌ی نیرومندتری از طرف خوارج وقوع یافت. در صفوف قیام‌کنندگان، بدویان فقیر و کشاورزان و پیشه‌وران اعم از عرب و «موالی»، یعنی ایرانیان اسلام آورده، و همچنین بردگان فراری از اقوام گوناگون وجود داشتند. ولی پیش از آنکه از این نهضت گفتگو کنیم درباره‌ی معتقدات خارجی‌ان که در آخر قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی)

۱- درباره‌ی کیسانیه و تعلیمات ایشان رجوع شود به‌فصل دهم. ۲- که برادر او مصعب بن زبیر جانشین وی در ایران بود.

به طور کلی تکوین یافته بود، صحبت می‌داریم.

ماده اصلی تعلیمات خارجیان عبارت بود از شناسایی تساوی همه مسلمانان. خارجیان معتقد بودند که درس‌زینهای گشوده توسط مسلمانان، مؤمنان باید بر اهل ذمه که پرداخت کنندگان خراج و مالیات سرانه هستند تسلط و حکومت داشته باشند و خود خراج و سرانه نپردازند. ولی در داخل جامعه اسلامی باید مساوات کامل برقرار باشد. اراضی نواحی فتح شده باید تعلق به جماعت (یعنی دولت اسلامی) داشته باشد. خارجیان نه تنها هواخواه مساوات حقوقی مسلمانان غیر عرب (موالی) و اعراب نبودند، بلکه گرایش به طرف آرمان و غایت مقصود برابری اجتماعی میان مسلمانان داشتند. تعلیمات خارجیان دربارهٔ خلافت و امامت نیز با نظر سنیان^۱ و شیعیان^۲ فرق فاحش داشت. خارجیان عقیده داشتند که «امام - خلیفه» یعنی پیشوای روحانی و سیاسی جماعت دولت اسلامی باید انتخابی باشد و همه مؤمنان صرف نظر از منشأ و ملیت خویش باید حق شرکت در انتخاب وی را دارا باشند. «امام - خلیفه» نباید فقط چنانکه سنیان معتقد بودند، از قبیله قریش انتخاب شود بلکه هر کسی را که شایستگی داشته باشد ولو «غلام حبشی» باشد می‌توان به خلافت انتخاب کرد. خارجیان برای لقب «امام - خلیفه» به هیچ وجه اهمیت فوق العاده دینی و قدسی مآبی قائل نبودند. در نظر ایشان «امام - خلیفه» نه آموزگار دینی بود و نه سلطان بلکه نمایندهٔ مختار «مؤمنان» و پیشوای نظامی و مدافع منافع جماعت شمرده می‌شد. جماعت او را انتخاب می‌کند و اگر امور را بد اداره کند، یا مطلق العنانی و ستمگری پیش گیرد، یا به منافع جماعت خیانت کند و سود خویش را بالاتر از آن گیرد، جماعت می‌تواند وی را معزول و حتی محاکمه و سیاست کند. خلافت نمی‌تواند در انحصار یک‌خاندان ویژه باشد. خارجیان عقیده داشتند که هر جماعت محلی، اگر روابطش با دیگر جماعات مقطوع باشد، می‌تواند برای خود «امام - خلیفه» ای برگزیند. و بدین منوال ممکن است در آن واحد چندین امام در چند جا وجود داشته باشند. بدین سبب همه رهبران نهضت خوارج به نام امام و خلیفه و امیر «مؤمنان» خوانده می‌شدند و هیچ‌یک از آنان نیز قرشی نبودند. در واقع خسارچیان معترف و معتقد بودند که قدرت عالی به جماعت مؤمنان تعلق دارد و خلیفه فقط مجری امر آن است و در برابر جماعت مشول است.

خوارج دو خلیفه نخستین یعنی ابوبکر و عمر را خلیفه‌های قانونی می‌دانستند و عثمان را قبول نداشتند. به عقیدهٔ ایشان علی (ع) تا زمانی که به مذاکره با معاویه حاضر نشده بود (یعنی «به حکم الهی رضا داده بود») خلیفهٔ قانونی شمرده می‌شد. خارجیان خلفای اموی و عباسی را به رسمیت نمی‌شناختند و خلافت موروثی علویان را هم قبول نداشتند.

خوارج دشمنان آشتی ناپذیر بزرگان زمیندار مسلمان و مخالف وجود املاک خصوصی بزرگ بودند. ایشان اصولاً مخالف نابرابری اجتماعی در داخل جماعت بوده‌اند [۸۰]. برخی از خارجیان معتقد بودند که برده چون اسلام آورد باید بی‌درنگ آزاد شود و مسلمان نمی‌تواند برده باشد. بدین قرار نهضت خوارج از قرن هفتم تا نهم میلادی (اول تا سوم هجری) جریان یافت. بود متکی به‌عامه ناس و مبین نظرهای سیاسی ریشه‌دار و اصولی برای آن زمان. خارجیان از دین، بیشتر و در درجه اول، برای توجیه نظریه سیاسی خویش استفاده می‌کردند.

درواقع خارجیان در مسائل دینی چندان فرقی با سنیان نداشتند، یعنی با صورتی که اسلام در دوران اولیه موجودیت خویش داشته. دورانی که هنوز «بدعت»هایی که در میان مسلمانان سنی رایج شده بود وجود نداشته است. تفاوت چندان نداشتند. خارجیان اصل مخلوق نبودن قرآن را قبول نداشتند و اصالت سوره دوازدهم آن یا سوره «یوسف» را منکر بودند و دو اصل «اجماع» و «قیاس» را رد می‌کردند (برخی از خارجیان «اجماع» را قبول داشتند و لسی «قیاس» را رد می‌کردند)، جز حج، زیارت محلی دیگر را جایز نمی‌دانستند و تقدیس اولیاء الله را حرام می‌شمردند. ولی در عوض به تدریج پرستش شهیدان «خارجی» در میان ایشان تکوین یافت، شهیدانی که به خاطر امر خوارج هلاک شده بودند. خوارج از لحاظ برگزاری دقیق روزه و نماز و تشریفات دیگر دینی و سختگیری در مسایل اخلاقی ممتاز بودند.

خارجیان می‌گفتند که شخص مسلمان چون مرتکب «گناه کبیره» شود دیگر «کافر» شمرده می‌شود و کسی که در حقانیت ایمان خویش شک کند نیز کافر است، و یک قدم نادرست ممکن است شخصی را از جماعت اسلامی خارج کند (یعنی در نظر خارجیان) و فقط پس از توبه در اجتماع و فعالیت شدید به سود جماعت می‌تواند به‌دایره اسلامیت بازگردد.

این تعلیمات دینی مبنایی بوده برای یک استنتاج سیاسی: یعنی پیشوایان کاذب، و خلفای غیرقانونی که از اوامر «کتاب خدا» سرپیچی کرده باشند (یعنی از قرآن یا اصل حکومت دینی) - و قبل از همه امویان چنین بودند - مرتکب «گناه کبیره» شده و بنابراین دیگر «مؤمن» بدین نبوده و «کافر» و «مرتد» می‌باشند. و نه تنها نمی‌توان از ایشان اطاعت کرد بلکه باید با ایشان «جهاد» کرد و هر دشمنی که در این جهاد به‌دست خارجیان افتد باید به‌عنوان «مرتد» به‌قتل رسد. قتل مرتدان (به‌تعبیر وسیع همه مسلمانان غیر خاساری) که خارجیان نخست عملاً بدان اقدام می‌کردند به‌صورت اصلی دینی و اجباری «استعراض» یا «اعدام مرتدان» درآمد.

ابو مخنف سابق‌الذکر که گفته‌هایش در تاریخ طبری منقول است و محفوظ مانده، می‌گوید که به‌هنگام مرگ یزید (۶۸۳ / ۸۶۴) چهار گروه یا فرقه فرعی در میان خارجیان پیدا شده

بودند که به نام پیشوایان گروهها نامیده می‌شدند. بدین قرار: ازرقیان (با به عربی «ازارقه»)، صفریان (به عربی «صفریه»)، بیهسیان (عربی «بیهسه»)، اباضیان (عربی «اباضیه»).

ازرقیان از دیگر فرق خارجی سرسختتر، غلوکننده‌تر و آشتی‌ناپذیرتر بوده‌اند. بانی این فرقه فرعی، نافع بن ازرق شمرده می‌شود که به روایتی فرزند آهنگری یونانی بود که اعراب پدر وی را به اسارت گرفته بودند و برده کرده و زان پس آزادش کرده بودند^۱. وی اصل قتل‌های دینی یا استمراض را به پایه استنتاجهای شدید رسانید و معتقد بود که این اصل نه تنها در مورد دشمنان خوارج باید اعمال شود، بلکه نسبت به خارجیان غیر فعال که به هنگام «جهاد»، یعنی قیامهای خوارج، در خانه می‌نشینند نیز اصل مزبور باید مجری شود. بدین سبب این ازرق از پیروان خویش مراعات و اجرای مواد زیر را می‌خواست: ۱/ با «خانه نشینان» قطع رابطه کنند. ۲ / همه کسانی را که به اردوگاه شورش وی نگریخته و نپوسته‌اند مرتد بشمارند. ۳ / همه کسانی را که وارد اردوگاه شورش وی می‌شوند مورد آزمایش (به عربی «محنه») شدید قرار دهند. وی می‌گفت که در جنگ با دشمنان دین نه تنها کشتن مردان بلکه قتل زنان و کودکان نیز جایز است.

خارجیان قرن اول هجری (هفتم میلادی) مبارزان آشتی‌ناپذیری بودند که علیه ظلمه قوم پیکار می‌کردند و ستمگران را مرتد اعلام می‌نمودند. خوارج دلیرانی بودند که همیشه برای نثار جان در راه امر و مفسود خویش آمادگی داشتند. ایشان زندگی را در عرصه پیکار به بهای گرانی از دست می‌دادند و ایمان داشتند که تاوان خونشان نعمات و خوشیهای بهشت خواهد بود. یکی از ویژه گیهای مبارزه مسلحانه خارجیان این بود که زنان در آن شرکت می‌جستند. مخصوصاً ام‌حکیم زن قهرمان ازرقی (حدود ۷۱ تا ۸۷۹) افتخارات فراوان به دست آورد و مشهور شد. وی خود هنگام نبرد در جستجوی رسیدن به درجه شهادت بود و بانگ برمی‌آورد که «از شستن سرم و مالیدن روغن بر آن نجسته شدم - آیا کسی اینجا نیست که مرا از این عمل شاق نجات دهد؟» عیبه‌الله بن زیاد، حاکم اموی، که بیرحمانه خارجیان را تعقیب کرده رنج می‌داد به منظور کاستن حرارت خوارج، فرمان داد نعشهای زنان را لخت کرده و برهنه در عرصه کارزار باقی گذارند.

شایان توجه است که ناسازگاری تعصب‌آمیز خوارج، به‌طور اعم و ازرقیان به‌خصوص، در مقابل همه مسلمانان غیر خارجی، در عین حال با ممانداری فراوان ایشان در برابر یهود و مسیحیان توأم بوده‌است. و ازرقیان می‌گفتند که یهود و نصاری به تعلیمات پیامبران خویش یعنی موسی و عیسی^۲

۱- بلاذری، ص ۵۶. به گفته دیگر منابع این ازرق عرب و از قبیله تمیم یا یکر بوده. موسی دعیسی را هم برابر با محمد (ص) می‌شمرده.

۲- خوارج آن دوران